

اشعر شعرای عجم کیست*

حسن وحید دستگیری

اساتید سخن و علم و ادب فارسی در این مقام گرچه به اختلاف سخن رانده‌اند ولی نسبت به چند نفر از اساتید و متقدمین می‌توان اتفاق ادبا را در تقدم و فضیلت به دست آورد.

اول حکیم فردوسی است: که تمام شعرا و ادبای بزرگ از قبیل خاقانی و نظامی و سعدی و غیرهم عظمت و تقدم او را اعتراف کرده‌اند
نظامی در کتاب خسرو و شیرین گوید:

حکیمی کان حکایت شرح کرد. است
حدیث عشق از آنجا طرح کرد. است

چو در شصت او فتادش زندگانی
خدنگ افتادش از شست جوانی

نگفتم هر چه دانا گفت از آغاز
که فرخ نیست گفتن گفته را باز

در آغاز کتاب شرف‌نامه نیز فرماید:

* ارمغان، سال ۳، شماره ۵، صص ۱۸۹-۱۸۲.

سخن گوی پیشینه دانای طوس که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند بسی گفتنیهای ناگفته ماند

خاقانی گوید:

شمع جمع هوشمندانست در دیجور غم
نکته‌ای کز خاطر فردوسی طوسی بود

زادگان طبع پاکش جملگی حوراوشند
زاده حوراوش بود چون مرد فردوسی بود
ابن یمین گوید:

سکه‌ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشانند
کافر مگر هیچ‌کس از جمله فرسی نشانند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او دیگر بارش به بالا برد و بر کرسی نشانند
امامی گوید

در خواب شب دوشین من با شعرا گفتم
کای یکسره معنیتان با لفظ بهم درسی

شاعر ز شما بهتر شعر آن که نیکوتر
از طایفه تازی وز انجمن فرسی

آوازه برآوردند یکرویه همه گفتند
فردوسی و شهنامه شهنامه و فردوسی

لا ادوری

در شعر سه تن پیمبرانند
هر چند که لابی بعدی
اوصاف و قصیده و غزل را
فردوسی و انوری و سعدی

انوری گوید

آفرین بر روان فردوسی
آن همایون نهاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد
او خداوند بود و ما بنده

سعدی فرماید

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
که رحمت بر آن تربت پاک باد

دیگر حکیم نظامی است که عظمت و استادی وی را تمام اساتید و ادبا
تصدیق کرده و خداوندان شعر و سخن به خداوندی او و بندگی خود اقرار
دارند.

ما در یکی از نمرات سال اول ارمغان اشعار اساتید بزرگ را راجع به
ستایش حکیم نظامی طبع نموده‌ایم و در این مقام هم به نقل چند بیت از دیوان
لیلی و مجنون شبخ آذری طوسی بیهقی که نسخه آن در دست‌ها نیست قناعت
می‌ورزیم.

در خاتمه کتاب گوید:

این نامه چو زد در تمامی
بردم بر شیخ خود نظامی
آن گشته به مثنوی یگانه
گردیده در آسمان فسانه

آن مرشد عاشقان به هر فن
 آن تاج به تارک فلک نه
 آن پخته ز مثنوی مزعفر
 آن جلوه طراز سرو آزاد
 آن در فن شعر چست و چالاک
 آن شربت معرفت چشیده
 طباخ غذای عشق بازان
 مساح طریق بیم و امید
 مهر از نفسش چو تاب گیرد
 در پیش سخنوریش بیجان
 دریوزه گر درش بهار است
 سازم چه ز هاتفی سخن ساز
 اینان چه کسند و در چه کارند
 چون رشته روان به چشم سوزن
 مرهم به جراحی نمک نه
 شیرین کن کام شهد و شکر
 مشاطه نو عروس شمشاد
 آن معدن و کان فهم و ادراک
 نیک و بد روزگار دیده
 آتش افروز دل گدازان
 خیاط لباس ماه و خورشید
 فردوسی از او حساب گیرد
 خاقانی ملک جان شروان
 جامیش کمین وظیفه خوار است
 یا مکتبی فسانه پرداز
 چون برگ خزان در این بهارند

شیخ سعدی نیز یگانه شاعریست که ادبای ایران بلکه ادبای تمام عالم به
 استادی و بزرگواری وی اعتراف کرده‌اند ولی ما در این مقام بواسطه طول مقال
 از نقل اقوال منظومه و منشوره در استادی و تقدم وی صرف نظر کرده و در
 شماره‌های آتیه مفصلاً خواهیم نگاشت.

یکی از ادبای آلمان در مقام مقایسه شیخ با خواجه چنین می‌گوید:
 «شیخ یک شاعر زمینی است و خواجه یک شاعر آسمانی».

یعنی شیخ اوصاف و رموز طبیعت را در عالم خاک بیان می کند و خواجه از دقایق عالم ملکوت و حقایق آسمانی سخن می راند چنانکه در موضوع اینکه عاشق از سرزنش خلق نمی اندیشد،

شیخ چنین می گوید:

عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست

یا غم دوست خورد یا غم رسوائی را

و خواجه می گوید:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قیل و مقال عالمی می کشم از برای تو

بعضی از ادبا و متبعین در شعر فارسی مانند صاحب آتشکده و دیگران، انوری را هم در ردیف فردوسی و نظامی و سعدی قرار داده و رکن چهارم سخن محسوب داشته اند ولی با وجود کمال الدین و خاقانی و سنائی این عقیده از صواب دور است و البته نمی توان انوری را برآنان ترجیح داد.

باری از آنچه ذکر شده معلوم می گردد که تمام شعرا و ادبای فارسی زبان بر استادی و تقدم فردوسی و نظامی و سعدی اتفاق دارند و علت این تقدم علاوه بر شعر شاید چیزهای دیگر هم هست که ما در نمرات آتیه به موقع شرح خواهیم داد.

و اگرچه امثال بنده نگارنده را ابداً حق این جسارت نیست که فیما بین اساتید بزرگ یکی را بر دیگری ترجیح دهد یا مزیت این را بر آن تصدیق کند، ولی چون رأی و عقیده من در موضوع نقد شاعر حقیقتاً مخالف با ترجیح دادن

یکی از اساتید بر دیگری است و بکلی حکمیت در این موضوع را غلط می‌دانم
اگر اظهار عقیده بنمایم دور از ادب نخواهد بود.
اینک عقیده نگارنده:

من با عقیده یکی از ادبای عرب همراهم که در مقام نقد شاعر چنین
می‌گوید: «اشعر شعرای عرب امرؤالقیس است وقتی سوار شود. و اعشی است
هنگامی که طرب آغاز نماید. و زهیر است زمانی که رغبت و خواستاری پیشه کند
و نابغه است هنگامی که بیم و ترس او را فرا گیرد.

من نیز می‌گویم:

اشعر شعرای عجم فردوسی است وقتی نبرد و جنگ آغاز کند.

و نظامی است هنگامی که مجلس نرم و طرب آراید.

و سعدی است آنگاه که با زبان تغزل و تشبیب رموز عشق و اسرار محبت
را بیان سازد.

و حافظ است آنگاه که از حنجره روحانیت در بوستان قدس دستان سرائی
کند.

و کمال الدین اسماعیل است آنگاه که عروس معانی دقیقه را با غازه
عبارت روان و دلکش هر هفت کرده بر سر بازار آورد.

و مولوی است وقتی که حکمت طبیعی و الهی و رموز مدنیت و دیانت را
با زبان شعر و عرفان برهانی کند.

و ابن یمین است هرگاه اخلاق اجتماعی و اطوار مدنیه را قطعه قطعه در
میزان طبع بسنجد.

و خیام است آنگاه که از مشکلات فلسفه ما فوق طبیعت با سر انگشت رباعی گره‌گشائی آغازد.

و با بیان ساده‌تر می‌گوییم حق تقدم و برتری در عالم سخن و شعر برای آن شعرایی ثابت است که مخترع سبک و روش تازه بوده و راه تقلید نپیموده‌اند. و اینگونه شعرا را نمی‌توان با یکدیگر سنجید و تقدم و برتری برای یکی از آنان قائل گردید زیرا آنان در حقیقت افراد یک صنف نیستند تا قابل مقایسه باشند بلکه شعرای بزرگ گلهای رنگارنگ و گوناگون مختلف‌الشکل گلستان خداوندیند که هر چند یکی از رنگ و یکی از بو و دیگری از برگ و شاخ بر دیگری امتیاز دارد اما نمی‌توان گفت گل سرخ از گل لادن بهتر است یا برعکس زیرا هر یک مزایای خاصی دارند و ذوق و سلیقه تماشاچیان گلچین نیز مختلف است.

در قرون اخیره قآانی شیرازی هم مخترع سبک است و در فن قصیده‌سرایی روشی روشن و طبعی روان دارد و این طرز سخن‌سرایی که جالب نظر عارف و عامی است در سایر قصیده‌سرایان حتی اساتید هم کمتر یافت می‌شود.

در این زمان اشخاصی که جز بتقلید سخن نمی‌گویند (آن هم از پیر گمراه) در حق قآانی نکوهش آغاز کرده و گاهی معاصرین او را بلکه شعرای امروز را بر وی ترجیح می‌دهند!

ولی تصدیق بی‌وقوف در دفتر روزگار قابل ضبط نیست زیرا روزگار قآانی را به شاعری قبول کرده و بسا اشعار وی را که در دهان عارف و عامی

ضرب‌المثل ساخته در صورتی که از معاصرین وی جز نامی (آن هم بر زبان منکرین تقلید پیشه قآنی) در میان نیست.

در زمان حاضر و عصر انتقال هم نیز نام نامی (میرزا صادق خان ادیب‌الممالک) تنها زینت دهنده صفحه تاریخ ادبیات است زیرا مخترع سبک تازه و سخن سرا پیرامون موضوعات جدیده فقط اوست و درآینده اخلاق و عادات نکوهیده پدران کنونی را دیوان ادیب‌الممالک برای فرزندان شرح و بسط خواهد داد.

باری امروز شعر و سخن با رفتن این مردان بزرگ از میان رفته و مهد روزگار کنونی و دایه تربیت و تعلیم امروزی هم قابلیت آن ندارد که چنان فرزندان سخن سنجی را به حد بلوغ برساند مگر این بساط جهل که به نام علم گسترده‌اند بر چیده شود و حقیقتاً مدارس عالیه علمیه در ایران مفتوح گردد.